

فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی
سال پنجم، شماره دوازدهم
پاییز و زمستان ۱۳۹۰

پس قیامت شو قیامت را ببین*

دکتر رضا نجاریان**

چکیده

به نظر مولانا هر لحظه در کلیت هستی قیامتی بر پاست. او مسئله قیامت را امری فطری و طبیعی و مطابق با ناموس آفرینش می‌شناسد. مولانا در باب معاد قایل به تلفیق معاد جسمانی و روحانی است و قیامت را مبتنی بر دو اصل می‌داند یکی بقای شخصیت و دیگر بقای عمل. مولانا برای مرگ بی‌تاب است زیرا آن را ارتقاء و وصول به اوج نیکبختی می‌داند و از زبان حمزه می‌گوید آنکه مردن پیش او فتح باب است مخاطب امر سارعوا می‌گردد. در این مقاله سعی بر این است نظر مولانا در اثبات قیامت، حکمت پوشیده بودن و همچنین مقایسه قیامت طبیعی و ماورای طبیعی، انواع معاد، حشر آدمی بر صفت غالب او، حکمت مرگ، تفسیر مرگ بر مبنای غیرت الهی بیان گردد. **کلیدواژه‌ها:** مولانا، معاد جسمانی، معاد روحانی، مرگ، مثنوی معنوی.

*- تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۰۶/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۲/۲۱

** - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد. Email: Reza_najarian@yahoo.com

مقدمه

از میان عقاید دینی، اعتقاد به رستاخیز و معاد، یکی از نافذترین و مؤثرترین باورها در جهت دادن به رفتار آدمی و تربیت و اصلاح است. چنین عقیده‌ای نقش شایانی در پرورش روح انسان دارد و آثار تربیتی شگرفی در زندگی فردی و اجتماعی او به ارمغان می‌آورد. اعتقاد به معاد، بینش انسان را به عالم هستی وسعت می‌بخشد و او را از تنگنای دنیا به فراخنای جهان باقی پیوند می‌دهد و همّت او را بلند مرتبه‌تر از آن می‌گرداند که بخواهد به تعلقات دنیوی و مادی خشنود شود و بدان رضایت دهد.

جلال‌الدین محمد ابن محمد ابن حسین حسینی خطیبی بکری، معروف به مولانا (۶۷۲-۶۰۴ قمری) از زبده‌ترین عارفان و شاعران فارسی زبان، کتاب معروفش، مثنوی معنوی را، اصول دین نامیده است (زمانی، ۱۳۶۱، دفتر اول، مقدمه) و در آن به مسئله معاد بجد پرداخته است؛ چندانکه آن را یکی از اصول مسلم اعتقادات مذهبی و مسلکی او باید شمرد. مولانا از احادیث نبوی الهام می‌گیرد و حیات و ممات و دنیا و آخرت را به خواب و بیداری مانند می‌کند:

هست ما را خواب و بیداری ما بر نشان مرگ و محشر دو گواه
حشر اصغر حشر اکبر را نمود مرگ اصغر مرگ اکبر را زدود

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵: ب ۱۷۸۷)

او حیات این جهان را همچون زهدان مادر و حیات آخرت را رهایی از تنگنای زهدان می‌خواند و معتقد است که دنیا کشتزار آخرت است: «الدنيا مزرعة الآخرة» (همایی، ۲۵۳۶: ۱۴۱). برپا شدن قیامت، برخاستن انسان از قبر، آگاه شدن از اعمال، محاسبه اعمال، ترسیم انسان‌ها در روز رستاخیز و سخن گفتن، شافعان



فصلنامه تخصصی

۲

پس قیامت شو
قیامت را بین

قیامت، علت درد پس از مرگ و ... از مباحث این مقاله است که با آراء مولوی عجین شده است:

نزدیک بودن مرگ

با آنکه مرگ سایه به سایه آدمی حرکت می‌کند، ولی او به سبب شواعل نفسانی و آرزوهای دراز آهنگ نزدیکی مرگ را احساس نمی‌کند:

زهد و تقوا را گزیدم دین و کیش ز آنکه می‌دیدم اجل را پیش خویش

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۶: ب ۴۴۱)

مرگ یکی از مراحل طبیعی و تکاملی

از جمادی مُردم و نامی شدم وز نما مُردم به حیوان بر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم بس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟

(همان: د ۳: ب ۳۹۰۲)



فصلنامه تخصصی

عارفان راستین از مرگ نمی‌هراسند و مرگ را یکی از ادوار طبیعی حیات و انتقال یا عروج روح از نشئه تیره طبیعت به نشئه تابان ماورای طبیعت می‌دانند. مرگ و فنا برای اهل ایمان به معنی دستیابی به عطیه‌ای ارزنده‌تر است:

ای اجل وی ترک غارت ساز ده هر چه بردی زین شکوران باز ده
وا دهد ایشان بنپذیرند آن ز آنکه منعم گشته‌اند از رخت جان

(همان: د ۵، ب ۱۰۰۶)

مولانا مانند همه انبیاء و اولین عرفای عظام، مرگ را به معنی نیستی مطلق نمی‌داند؛ بلکه مرگ را تحولی از مرتبه پست به مرتبه عالی حیات می‌بیند. مولانا تحول انسان را از موالید ثلاثه (جماد، نبات و حیوان) ذکر کرده است:

آمده اول به اقلیم جماد و ز جمادی در نباتی اوفتاد

(همان: د ۴، ب ۳۶۳۷)

نیکلسن از قول ونیفلد می گوید: اصول عقاید مراحل ثلاثه عروج روح نباتی، حیوانی و انسان برای اولین بار بوسیله ارسطو صریحاً بیان شد (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر پنجم: ۳۴۵).

مرگ فنا نیست

گر ز قرآن نقل خواهی ای حرون خوان جمیع هم لدینا مُحَضَّرُونَ
مُحَضَّرُونَ معدوم نبود نیک بین تا بقای روح ها دانسی یقین

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۴: ب ۴۴۴)

مولانا در این بیت با استناد به آیه ۳۲ سوره یس: «وإن کُلُّ لَمَّا جمیع لدینا مُحَضَّرُونَ»: (همه خلایق حاضرند به نزد ما) می گوید: مرگ فنای مطلق نیست؛ چه همگان در پیشگاه الهی حاضر می شوند و مسلماً حضور فرع بر وجود است.



فصلنامه تخصصی

وحشت از مرگ

ابن سینا در کتاب شفا می گوید: علت ترس آدمی از مرگ این است که نمی داند بازگشت او به کجاست یا گمان می کند با انحلال بدن نفس و حقیقت او باطل می شود. به بقاء نفس خود جاهل است و کیفیت معاد را نمی داند. بنابر این علت خوف او همان جهل اوست (حسینی طهرانی، ۱۳۶۱: ۶۲). مولانا ترسیدن از مرگ را در واقع ترسیدن از خود می داند:

مرگ هر یک ای پسر! هم رنگ اوست پیش دشمن، دشمن و بر دوست، دوست
پیش تُرک، آینه را خوش رنگی است پیش زنگی آینه هم زنگی است

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۳: ب ۳۴۳۹)

مولانا در حکایت نخجیران، هول مرگ را از زبان خرگوش چنین وصف می کند:

در من آمد آن که دست و پا برد رنگ و روی و قوت و سیما برد
آن که در هر چه در آید بشکنند و درخت از بیخ و بن او برکنند

(همان، د ۱: ب ۱۲۷۳)

اقسام مرگ از دیدگاه مولانا

مولانا نیز همچون دیگر اولیای الهی و حکمای ربانی مرگ را دو قسم می‌داند:

۱- **اختیاری:** مراد از مرگ اختیاری آن است که آدمی با برنامه‌های الهی و عرفانی بر خودبینی و انانیت خود چیره آید و دیو نفس را به زنجیر عقل و ایمان درکشد و مآلاً به تهذیب درون و صفای باطن رسد. حدیث معروف «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» ناظر بر این مرگ است. عرفا این مرگ را قیامت صغری و قیامت وسطی گویند، از آن رو که آدمی از حیات تیره نفسانی می‌میرد:

من نه مردارم، مرا شه کشته است صورت من شبه مرده گشته است
جنبش زین پیش بود از بال و پر جنبش اکتون زدست دادگر
ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد یعنی او از اصل این رز بوی برد

(همان، د ۴: ب ۱۰۶۰)

الف) این مرگ شرط اصلی تکامل انسان و ارتقای او به اوج کمال است:

سر موتوا قبل موت این بود کز پس مردن غنیمت‌ها رسد

(همان، د ۶: ب ۳۷۳۸)

جان بسی کندی و اندر پرده‌ای زانک مردن اصل بد ناورده‌ای
تا نمیری نیست جان کندن تمام بی‌کمال نردبان نایی به بام

(همان، د ۴: ب ۷۲۳)

ب) مرگ اختیاری، از مرگ اجباری بسی سخت‌تر است:

مرده از یک رو است فانی در گزند صوفیان از صد جهت فانی شدند



فصلنامه تخصصی

۵

پس قیامت شو
قیامت را بین

مرگ یک قتل است و این سیصد هزار هر یکی را خون بهایی بی شمار

(همان، د ۶: ب ۱۵۳۸)

ج) مرگ اختیاری، موجب حیات و هدایت شود:

چون زمرده زنده بیرون می کشد هر که مرده گشت او دارد رُشد
چون ز زنده مرده بیرون می کند نفس زنده سوی مرگی می تند

(همان، د ۵: ب ۵۴۲)

د) مرگ اختیاری؛ حیات حقیقی در لباس مرگ و حیات است. این حیات؛ یعنی حیات معنوی در قالب مرگ پوشیده شده است و آن مرگ؛ یعنی زندگانی حیوانی، در پوششی از حیات پنهان شده است.

این حیاتی خفیه در نقش ممات و آن مماتی خفیه در قشر حیات

(همان، د ۵: ب ۴۱۳۵)



فصلنامه تخصصی

۶

ه) صاحب مرگ اختیاری، جسماً در میان زمینیان و روحاً به آسمانیان

پیوند خورده است:

مصطفی زین گفت کای اسرار جو مرده را خواهی که بینی زنده تو
می رود چون زندگان بر خاکدان مرده و جاننش شده بر آسمان

(همان، د ۶: ب ۷۴۲)

و) مرگ اختیاری؛ همان مرگ تبدیلی است. سالک با سلوک عرفانی، به دگردیسی روانی می رسد؛ به نحوی که حیات تیره نفسانی به حیات طیبه تبدیل می گردد:

بی حجابت باید آن ای ذولباب مرگ را بگزین و بردر آن حجاب
نه چنان مرگی که در گوری روی مرگ تبدیلی که در نوری روی

(همان، د ۶: ب ۷۳۹)

پس قیامت شو
قیامت را بین

ز) مرگ اختیاری؛ موجب جاودانگی معنوی است:

چون که کشته گردد این جسم گران زنده گردد هستی اسرار دان

(همان، د ۲: ب ۱۴۴۲)

۲. اجباری: مراد همان مرگ طبیعی است که جبراً بر همگان عارض گردد و از آن هیچ گزیر و گریزی نیست. مولانا و یارانش خود را ابناء السرور می دانستند. بدین سبب نگاهشان به مرگ نگاه اشک و ماتم نبود. صوفیه بر پایه چنین نگاهی به مرگ مجلس فاتحه خوانی را عرس گویند؛ چنانکه شیخ صلاح الدین زرکوب وصیت کرده بود که پیکرش را به آیین تشییع نکنند؛ بل آیین جشن و سماع برپای دارند، زیرا رفتن به سوی محبوب و پیوستن به مطلوب و کوچیدن از سرای ناپایدار دنیا موجب شادمانی است. مولانا در تشییع پیکر یارانش آیین رقص و سماع برپا می داشت و این فعل نامعهود او قشریان را برمی انگیخت و چون بدو اعتراض می آوردند که این چه بدعت است؟ پاسخ می داد: قاریان در پیشاپیش مرده نشان می دهند که این مرده هم مؤمن بوده و هم عاشق؛ البته در تشییع پیکر خود مولانا نیز شیپورها و نی‌ها و دف‌ها و رباب‌ها و سنج‌ها به صدا درآمد و جمعی کثیر هله‌هله‌کنان سماع می کردند (زمانی، ۱۳۸۲: ۱۷۸):

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان! ز آنکه بد مرگی است این خواب گران
روح سلطانی ز زندانی بجمست جامه چه درانیم و چون خاییم دست

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۶: ب ۷۸۶)

حکمت مرگ



فصلنامه تخصصی

۷

پس قیامت شو
قیامت را بین

مولوی در تفسیر مرگ بر مبنای غیرت الهی می‌گوید: هر چه آدمی به آن دل نهد حضرت حق مطلوبش را در هم می‌شکند تا کلمه لاله الا الله تحقق یابد. این نکته از زبان بازرگان بیان می‌گردد، وقتی طوطی خود را از دست می‌دهد:

غیرت حق بود و با حق چاره نیست کو دلی کز عشق حق صدپاره نیست

(همان، د ۱: ب ۱۷۱۲)

به عقیده مولانا جان‌کندن فقط در پایان عمر آدمی رخ نمی‌دهد؛ بلکه در جمیع لحظه‌ها در حالت احتضار است:

هر دمی مرگی و حشری دادیم تا بدیدم دست برد آن کرم

(همان، د ۵: ب ۴۲۳)

هر گاه روح به کمال تجرد خود رسید، میل به عالم دیگر کند. تعلق روح به بدن، برای نیل به مقامات و مراتب عالیه است و این آویزش از نوع آویزش تدبیری و تکمیلی است مولانا، حکمت مرگ را از زبان بلال چنین باز می‌گوید:

من چو آدم بودم اول حبسِ کرب پُرشد اکنون نسل جانم شرق و غرب
من گدا بودم در این خانه چو ماه شاه گشتم قصر باید بهر شاه

(زمانی، ۱۳۷۴، دفتر سوم: ب ۳۵۳۵)

مولانا معتقد است اگر مرگ نبود، جهان بی‌ارزش بود، زیرا زنجیرهٔ تکامل از هم می‌گسست و کمال منقطع می‌شد و بشر چون خرمنی ناکوفته که گاه و دانه اش به هم در آمیخته است، مهمل بر زمین می‌ماند. نیز اگر مرگ نبود، آدمی بر حیات ناسرهٔ خویش حریص بود؛ حال آنکه مرگ، جداکنندهٔ روح از بدن و فارق سره از ناسره است و منتقل‌کنندهٔ او از جایی تنگ به عرصهٔ بیکران:

آن یکی می‌گفت: خوش بودی جهان گر نبودی پای مرگ اندر میان
آن دگر گفت: ار نبودی مرگ هیچ گه نریزدی جهان پیچ پیچ



(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵، ب ۱۷۶۰)

عرفا، خداوند را از همه جهان غیورتر دانند، زیرا معنی کلمه شریفه لا اله الا الله، چیزی جز این نیست. از این روست که به تصریح آیه ۱۱۶ سوره نساء، در قران کریم گناه شرک هرگز بخشوده نمی‌گردد. بدینسان آدمی به هر چه دل نهد، حضرت حق مطلوبش را در هم می‌شکند و مرادش را به کام نیستی در می‌افکند.

نگرش عرفانی مولانا پیرامون مرگ

مولوی در مثنوی، با التفات به نگرش عرفانی، بی‌باک و دست‌افشان برای مرگ بی‌تابی می‌کند؛ چه این که در پی آن، معشوق ازلی و ابدی را فراتر از حال و مقام عارفانه، برای همیشه در کنار خود و با خود خواهد یافت. به طور کلی، می‌توان علل نگاه شوق‌آمیز مولوی را به مرگ، در نسبت‌های زیر دسته‌بندی کرد:

الف) مرگ؛ ارتقاء از درجه ادنی به مرتبه اعلاست:

جان بسی کندی و اندر پرده‌ای	زانک مردن اصل بد ناورده‌ای
تا نمیری نیست جان کندن تمام	بی‌کمال نردبان نایی به بام

(همان، د ۶: ب ۱۴۵۳)

ب) مرگ؛ رهایی روح از زندان طبیعت و وصول به اوج نیکبختی است:

و انکه ایشان را شکر باشد اجل	چون نظرشان مست باشد در دول؟
تلخ نبود پیش ایشان مرگ من	چون روند از چاه و زندان در چمن

(همان، د ۵: ب ۱۷۱۲)

ج) مرگ بُرنده رشته آرزوهای بشر؛ در مثنوی است:

قاطع‌الاسباب و لشکرهای مرگ	همچنان آمد به قطع شاخ و برگ
----------------------------	-----------------------------

(همان، د ۶: ب ۳۲۴۵)



فصلنامه تخصصی

۹

پس قیامت شو
قیامت را بین

د) علت دریغ و درد پس از مرگ را، قصور در پیش فرستادن توشه می‌داند:

جهد کن تا جان مخلص گرددت تا به روز مرگ، برگی باشدت

(همان، د ۵: ب ۲۸۲۶)

ه) علت پیشه کردن زهد و تقوی نزدیک بودن مرگ است:

زهد و تقوی را گزیدم دین و کیش زآنکه می‌دیدم اجل را پیش خویش

(همان، د ۶: ب ۴۴۱)

و) مرگ دیگران برای ما عبرت است:

مرگ همسایه مرا واعظ شده کسب و دکان مرا برهم زده

(همان: ب ۴۴۲)

ز) رخسار مرگ زشت نیست؛ بلکه ترس از مرگ به خاطر زشتی فرد است:

زشت روی تست نی رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ برگ

(همان، د ۳: ب ۵۴۶)

مولوی در دفتر ششم مثنوی در داستان غریب وام‌دار و خواجه وام‌گزار تبریز از زبان خواجه که پس از مرگ به خواب پایمرد آمده بود می‌گوید: ما همه چیز را آشکار می‌بینیم؛ ولی مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز (همایی، ۲۵۳۶: ۱۴۵):

قیامت صغری و کبری

ولادت دوم و تبدیل مزاج را صوفیه قیامت صغری و حشر قبل از نشر می‌گویند و قیامت را منوط و مشروط به موت می‌دانند: قیامت طبیعی و ماوراء طبیعی. مولانا از تحولاتی که در قیامت بر زمین و افلاک عارض می‌گردد نقبی می‌زند به



قیامت روحی و معنوی سالک و آن اینکه وقتی سالک کوه خودبینی را به مدد عبادت و ریاضت از میان بر می‌دارد و وجه فانی خود را در وجه باقی کردگار محو می‌سازد در او قیامتی رخ می‌دهد:

چون قیامت کوه‌ها را برکنند بر سر ما سایه کی می‌افکنند
این قیامت زان قیامت کی کم است؟ آن قیامت زخم و این چون مرهم است
هر که دید این مرهم از زخم ایمن است هر بدی کین حسن دید او محسن است

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۲: ب ۱۳۳۸)

مولوی «موتوا قبل ان تموتوا» و حدیث «من مات فقد قامت قیامته و الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» را شامل هر دو قسم موت و هر دو نوع قیامت صغری و کبری می‌شمارد. قیامت صغری در موت ارادی و قیامت کبری پس از موت طبیعی:

زو قیامت را همی پرسیده‌اند کای قیامت تا قیامت راه چند
بهر این گفت آن رسول خوش پیام رمز موتوا قبل موت یا کرام
پس قیامت شو قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این

(همان، د ۴: ب ۷۵۲)

در موت ارادی مرید طالب پیش شیخ راهبر در راه فقر تسلیم و نیاز صرف باشد و شهوات و خودنمایی‌های بشری را به کلی دور بریزد. مولوی در دفتر اول مثنوی در داستان بازرگان و طوطی در این باره سخن رانده است (همایی، ۲۵۳۶: ۲۷۷):

معنی مردن ز طوطی بد نیاز در نیاز و فقر خود را مرده ساز
تا دم عیسی ترا زنده کند همچو خویش خوب و فرخنده کند

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۱: ب ۱۹۰۹)

آیات ۱۰۴ سوره انبیا، ۱۹ سوره عنکبوت و ۴ سوره یونس گواه این هستند که همه کائنات رستاخیز دارند. قیامت به دو نوع طبیعی و ماوراء طبیعی تقسیم می



فصلنامه تخصصی

۱۱

پس قیامت شو
قیامت را ببین

شود. در عرصه طبیعت عبارت است از تحول دائمی و شوق هر موجود به کمال بالاتر. بدینسان هر موجودی دائماً در خلع و لبس است. البته این تبدل در حواهر و اعراض موجودات رخ می‌نماید. اما قیامت ماوراء طبیعی در دو مرتبه واقع می‌شود. مرتبه‌ای از آن در همین نشئه دنیوی به ظهور می‌رسد و آن خاص کاملان است و مراد از آن گذر از نمود به بود و از مجاز به حقیقت است که گاه از آن به تولد دوم (فطام) یا ظهور نیستی در هستی تعبیر می‌کنند. چنانکه اعلی درجه این نوع قیامت در وجود اکمل نوع بشر یعنی محمد (ص) متحقق شد و او مظهر قیامت بل عین قیامت‌های متعدد بوده است. نیز مضمون آیات قرآن و کلام مولانا بر می‌آید که قیامت مبتنی بر دو اصل است: بقای شخصیت و بقای عمل (زمانی، ۱۳۸۲: ۱۳۶).

حشر

در فیه‌ما فیه آمده است که پیش او دو انا نمی‌گنجد. تو انا می‌گویی و او انا یا تو بمیر پیش او یا او پیش تو بمیرد تا دوی نماند. اما چون مردن او ممکن نیست تو بمیر تا او بر تو تجلی کند (مولوی، ۱۳۸۲: ۲۴). جویای حق باید خود بمیرد تا به نور حق بدرخشد به خود مردن یا حتی کشتن نفس که صوفیان آن را جهاد اکبر دانند؛ یعنی نفس حیوانی را مهار زنی و نفس اماره را ادب آموزی (فرانکلین، ۱۳۸۴: ۵۱۸).

هالک آمد پیش و جهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه‌ای است

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۳: ب ۴۶۵۸)

عالم دیگر از دید مولانا عالم مثالی است که راه یافتگان به کمال در آن باقی خواهند ماند. معاصی بعد از مرگ به شکل زنجیری در خواهند آمد همانطور که



معاصی دنیوی نیز به صورت زندان و چهار میخ تجلی می‌کنند (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر سوم: ۳۵۳) مولانا در انسان‌ها اصل خوبی را می‌پذیرد و دوزخ را شکل یافته از بدی‌های عارضی و جایگاه تصفیه و پالایش می‌داند که زشتی‌های عارضی را خواهد سوزاند و خاکستر خواهد کرد. آتش دوزخ قشر را می‌سوزاند او را ابدًا با مغز کاری نیست. اگر به سوی مغز شعله‌ای می‌دواند برای پختن آن است نه سوزاندنش (همان، دفتر ششم: ب ۳۹۲۷).

مولانا سرای دیگر را عالم وحدت و انسانیت می‌شمارد و می‌گوید: اکنون شیران در اعماق بیشه‌ها منتظر امر تعالوا هستند تا امر صادر شود از بیشه درآیند و داد خواهند داد. آن وقت انسانیت بر و بحر را فرا خواهد گرفت. آن روز موعود گاوان پیسه قربانی خواهند شد. آن روز رستاخیز خوف انگیز روز شادمانی مؤمنان و روز نابودی گاوان است (همان: ب ۱۸۶۸).

انسان تردید می‌کند آیا مولانا می‌خواهد سرای دیگر را توجیه کند یا چنین عالمی را در مخیله خود مجسم کرده است. در شعر زیر از مرگ و عوالم پس از آن سخن گفته اما بحثی از آخرت نیست (مولانا، ۱۳۸۲: ۳۰۰).

گر بد بودیم بد بیردیم ورنیک بدیم یادتان باد
(همان، ۱۳۶۷، ج ۲: غ ۱۳۵۶)

مولانا می‌گوید نیستی به هستی ابدی منتهی می‌شود (بیانی، ۱۳۸۴: ۲۹۹).

قیامت از دید مولانا روز عرض اکبر و نوبت رسوایی است:

پس قیامت روز عرض اکبر است عرض او خواهد که با کر و فر است
(مولوی، ۱۳۶۱، د ۱: ب ۲۹۱۷)

آن را روز قیامت نام نهاده؛ زیرا که در روز جمال سرخ و زرد هویدا می‌شود:

حق قیامت را لقب زان روز کرد روز بنماید جمال سرخ و زرد

(همان، د ۲: ب ۲۱۲۳)

هر صفتی که در آدمی به صورت ملکه و خوی، غالب باشد، حشر مثالی و ملکوتی او نیز بر همان صفت غالب صورت می‌گیرد:

در وجود ما هزاران گرگ و خوک	صالح و ناصالح و خوب و خشوک
حکم آن خوراست کآن غالب‌تر است	چون که زر بیش از مس آمد آن زر است
سیرتی کان در وجودت غالب است	هم بر آن تصویر حشرت واجب است

(همان: ب ۱۴۱۷)

قیامت مطابق با ناموس آفرینش

مولانا در اثبات قیامت به فطرت سلیم رو می‌کند و ذهن و ضمیر آدمی را متوجه تحولات پدیدارهای طبیعی می‌کند و بر قیاس آن مسئله، قیامت را امری طبیعی و مطابق با ناموس آفرینش می‌شناسد:

در زمستان‌شان اگر چه داد مرگ زنده‌شان کرد از بهار و داد برگ

(همان، د ۱: ب ۲۰۱۹)

در دفتر چهارم در نقد منکران حشر می‌گوید: خداوند خطاب به انسان می‌کند که مراحل تکوین تو چه بوده است. ای بد دل بین تو را از کجا به این مرتبه آورده‌ام که از آن نفرت داری:

کز کجا آوردمت ای بدنیت که از آن آید همی خفیه‌ات؟

(همان، د ۴: ب ۸۹۰)

به منکران تکامل حیات می‌گوید: حیات پس از مرگ خود دلیلی است بر دفع و نفی دستاویز تو در انکار حیات بازپسین. انسان وقتی توانست حسن و قبح را تشخیص دهد، شروع به نفی حقیقت می‌کند. همینکه در مرتبه جمادی استعداد



انکار حق در تو روید، از طریق همین انکار صحت حشر تو به اثبات رسید؛ زیرا انسان در هر مرتبه از تکوین خود مرتبه تکوینی بعدی را انکار می‌کرد:

آب و گل می‌گفت خود انکار نیست بانگ می‌زد بی‌خبر که اخبار نیست

(همان: ب ۹۰۱)

معاد جسمانی

انسان، شک در معاد ندارد؛ بلکه او می‌خواهد آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت، در تمام عمر گناه کند: (بَلْ يَرِيدُ الْاِنْسَانُ لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ) (۵ / قیامت) او می‌خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید؛ هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند و هم در برابر خلق خدا مسئولیتی برای خود قائل نباشد. در آیه ۲۰ قیامت آمده است: چنین نیست که شما می‌پندارید و دلایل معاد را کافی نمی‌دانید؛ بلکه شما این

دنیای زودگذر را دوست دارید و هوسرانی بی‌قید و شرط را «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ». برخی به معاد جسمانی محض معتقدند؛ مانند ظاهریه و برخی به معاد روحانی محض معتقدند؛ مانند باطنیه، اما قول معتبر، تلفیق معاد جسمانی و روحانی است. مولانا در باب معاد، به قول اخیر معتقد است (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر پنجم: ۳۴۵)

باز آید جان هر یک در بدن همچو وقت صبح هوش آید به تن
جان تن خود را شناسد وقت روز در خراب خود در آید چون کنوز

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵: ب ۱۷۷۴)

حکمت دوزخ و بهشت

اصل ظهور دوزخ افعال ناپسندیده و زشت است:



خشم تو تخم سعیر دوزخ است هین بکش این دوزخت را کین فسخ است

(همان، د ۳: ب ۳۴۸۰)

بهشت حیات محض است و اصل ظهور بهشت افعال پسندیده و نیات ستوده و صفات نکوست:

ز آنکه جنت را نه زآلت بسته‌اند بلکه از اعمال و نیت بسته‌اند

(همان، د ۴: ب ۴۷۵)

از دید مولانا آنکه نفس دوزخ خوی، آتش شهوت، خشم، حرص، جهل و حسد را بهر حق بکشد؛ دوزخ را سبزه و گلشن می‌گرداند (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر دوم: ب ۲۵۶۸). بهشت نیز تابع بهشتی است:

چون به امر تست اینجا این صفات پس در امر تست آنجا آن جزات

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۳: ب ۳۴۷۰)



حکمت پوشیده ماندن قیامت

قیامت بر عامگان سطحی اندیش نهفته است اما حقیقت آن بر اهل نظر پوشیده نیست. حکمت پوشیدگی قیامت آن است که گوهر ایمانی و کافرانه آدمیان در ظهور آید:

گفت: مخفی داشته آن را خرد ز آنکه گر پیدا شدی اشکال فکر
تا بود غیب این جهان نیک و بد کافر و مؤمن نگفتی جز که ذکر

(همان، د ۲: ب ۹۸۴)

حوادث روز قیامت

در قیامت شمس و مه معزول شد چشم در اصل ضیا مشغول شد

(همان، د ۵: ب ۶۹۵)

در روز قیامت، خورشید و ماه کنار می‌روند. چشم، اصل نوررا مشاهده خواهد کرد: **فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ**: و آنگاه که چشم‌ها خیره ماند و ماه تیره شود و خورشید و ماه جمع گردند (۹-۷ / قیامت)

تَا بَدَانَد مَلِك رَا از مَسْتَعَار وِیْن رِبَاط فَانِی از دارالقرار

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵: ب ۶۹۶)

تا آدمی در آن روز فرق بین مالکیت حقیقی و اعتباری را بداند. آدمی تا در این دنیاست می‌پندارد که حسن و جمال موجودات ذاتی است و در آن روز دریابد که حسن و جمال دنیا و موجودات تماماً عاریتی بوده است و نه حقیقی؛ به جز عارفان روشن‌بین که در همین دنیا احوال قیامت را می‌بینند (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر پنجم: ب ۲۲).

هَكَذَى یَبْلُوهُم بِالسَّاهِرَةِ فَتَنَهُ ذَاتُ افْتِتَاحِ قَـاهِرَةِ

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۳: ب ۳۳۵)

بدین‌سان آزمایشی رسواکننده و نیرومند، ایشان را در صحرای محشر می‌آزماید. «آیه ۱۴ سوره نازعات: **فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ**: ناگهان به عرصه قیامت درآیند». (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر سوم: ب ۲۲)

چون برآید صبحدم نور خلود وَا نماید هر یکی چه شمع بود

(همان، د ۵: ب ۳۴۰)

همین که نور جاودان در صبح قیامت طلوع کند، هر یک از آنان درمی‌یابد که دور چه شمعی می‌گشته است [منظور از صبحدم، جایز است: قیامت صغری، وسطی و یا کبری].

هر که را پر سوخت زان شمع ظفر بدهدش آن شمع خوش، هشتاد پر



فصلنامه تخصصی

۱۷

پس قیامت شو
قیامت را بین

(همان: ب ۳۴۱)

هر کسی که پر و بال وجودش از شمع حقیقت بسوزد، آن شمع زیبا به عوض آن پر و بال سوخته، پر و بال فراوانی به او عطا فرماید. این بیت، بیان حال و مقام عاشقان حق است و بیت ذیل، حال زار عاشقان دنیا:

جَـوَقِ پروانه دو دیده دوخته مانده زیر شمع بد، پرسوخته

(همان: ب ۳۴۲)

وقتی که در قیامت صغری و یا کبری حجاب از برابر چشم عاشقان هوای نفس و دنیای دون برداشته شود؛ درخواست یافت که در دنیا عاشق چه معشوق های کاذب بوده‌اند. «شمع بد» کنایه از معشوق و معبود دروغین است.

می‌تپد اندر پشیمانی و سوز می‌کند آه از هوای چشم دوز

(همان: ب ۳۴۳)



عاشقان معشوق‌های مجازی، از شدت پشیمانی و حسرت، از اینکه هوای نفس، چشم دلشان را بسته بود، آه و فغان سردهند. [در آیه ۵۶ سوره زمر در وصف حال اینان آمده است: *أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لِمَنِ السَّخِرِينَ* «تا اینکه مبادا کسی (در روز قیامت) بگوید: افسوس که در اطاعت از فرمان خدا کوتاهی کردم و از سخره‌گران بودم»] (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر پنجم: ب ۱۰۸).

چون از اینجا وارهی آنجا روی در شکرخانه ابد شاکر شوی

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵: ب ۶۰۱)

در تفسیر قول رسول (ص): *مَا مَاتَ مَنْ مَاتَ إِلَّا وَتَمَّتْ أَنْ يَمُوتَ قَبْلَ مَا مَاتَ* *إِنْ كَانَ بَرًّا لِيَكُونَ إِلَىٰ وَصُولِ الْبِرِّ أَعْجَلَ* *وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا لِيَقْلَّ فُجُورُهُ*؛ هیچکس

نمیرد؛ جز آنکه پس از مرگ، آرزو کند که ای کاش پیش از این می‌مردم. اگر نکوکار باشد، از بهر آنکه شتابان به نیکی رسد و اگر تباهکار باشد، برای آنکه تباهی‌هایش کاسته گردد». متن فوق اشاره‌ای است به روایت «ما مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ إِلَّا نَدِمَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا نَدِمَ أَنْ لَا يَكُونُ إِزْدَادَ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا نَدِمَ أَنْ لَا يَكُونُ نُزْعَ؛ هیچکس نمیرد؛ جز آنکه پشیمان شود. اگر نکوکار باشد، از آن پشیمان گردد که چرا بر نکوکاری‌هایش نیفزود و اگر بدکار باشد، از آن رو پشیمان شود که چرا از تبهکاری، بازش نداشته‌اند (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۵۴).

نبود او را حسرت نُقْلان و موت لیک باشد حسرت تقصیر و فوت

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵: ب ۶۰۵)



فصلنامه تخصصی

۱۹

پس قیامت شو

قیامت را بین

اشاره به آیه ۵۶ سوره زمر دارد «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِى جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ»: آنگاه هر نفسی به خود آید، فریاد واحسرتا برآرد و گوید، وای بر من که جانب امر خدا را فرو گذاشتم و در حق خود ظلم و تفریط کردم و به استهزاءکنندگان به وعده‌های خدا پیوستم]

هر که میرد خود تمنّی باشدش	که بُدی زین پیش نقل مقصدش
گر بُود بد، تا بدی کمتر بدی	ور تقی، تا خانه زوتر آمدی
گوید آن بد، بی‌خبر می‌بوده‌ام	دم به دم من پرده می‌افزوده‌ام
گر از این زوتر مرا معبر بدی	این حجاب و پرده‌ام کمتر بدی

(همان: ب ۶۰۹-۶۰۶)

در دمی از صور یک بانگ عظیم پرشود محشر، خلایق از رمیم

(همان، د ۳: ب ۱۶۲۳)

«رمیم»، آیه ۷۸ سوره یس را تداعی می‌کند: «وَضْرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يَحْيِى الْعِظَامَ وَ هِىَ رَمِيمٌ» (و برای انکار حشر) برای ما مثالی زد؛ در حالی که

خلقت خود را فراموش کرده بود، گفت: چه کسی این استخوان پوسیده را زنده کند؟ در تفاسیر آمده است که اَبی بن خَلَف و یا عاص بن وائل، از سران شرک، استخوانی پوسیده نزد محمد (ص) آورد و گفت: آیا گمان داری که خدا این استخوان را زنده کند؟ بدین مناسبت آیه ۷۷ سوره یس نازل شد.

در دمی در صور گویی: الصَّلا برجھید ای کشتگان کربلا

(همان، د ۵: ب ۱۶۲۴)

«کربلا» در مثنوی، تعبیری است برای سختی و بلا، و به قیام امام حسین (ع) ارتباطی ندارد. منظور بیت: ای هلاک شدگان دنیای آکنده از رنج، سر از قبور بردارید. حکیم سبزواری گوید: چنانکه با دمیدن روحی، جنین شخصی زنده شود، با قبض روحی، شخص زنده‌ای بمیرد. چنانکه با دمیدنی، شعله‌ای خاموش گردد و با دمیدنی دیگر، آتشی شعله‌ور شود؛ همچنین جمیع صور دنیوی، دفعه واحده به وحدت حقه قبض شوند و با نفخه دیگر، تمام صور برزخیه زنده شوند به حیات اخرویه (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر سوم: ب ۴۴۸).

جذب اجزا روح را تعلیم کرد چون نداند جذب اجزا شاه فرد؟

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۳: ب ۱۷۵۹)

خداوند یگانه‌ای که به روح، خاصیت جذب و انجذاب و رشد و نمو عطا فرموده؛ چطور ممکن است که خودش نتواند اجزای متلاشی شده را جمع و گردآوری کند؟ روش مولانا در اثبات نشئه قیامت با اسلوب قرآن کریم سازگار است، زیرا در آیات شریفه قرآنی، اثبات قیامت و ظهور نشئه دیگر از طریق پدیده‌های طبیعی و تمثیل‌های محسوس بیان شده است؛ چنانکه ابن سینا می‌گوید، صاحب شریعت آنچه را که از سطح افهام و عقول عامه مردم فراتر است، به تمثیل و تشبیه بیان کرده؛ از جمله در مسأله معاد چنین است (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر



فصلنامه تخصصی

۲۰

پس قیامت شو
قیامت را بین

سوم: ۴۴۸). برای نمونه رجوع شود به آیه ۷-۵ سوره حج و آیه ۱۱ سوره ق و آیه ۱۹ سوره روم و آیه ۱۱ سوره زخرف.

جامع این ذره‌ها خورشید بود بی‌غذا اجزات را داند ربود
(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵: ب ۱۷۶۰)

این بیت دلیلی بر جمع و ترکیب اعضا و اجزای کالبد موجودات و خاصه آدمیان و جمع کردن اعضای پراکنده جسد آدمی، پس از مرگ و برخاستن از بستر است.

که تُخَدِّثْ حَالَهَا وَ اَخْبَارَهَا تَظْهَرُ الْاَرْضُ لَنَا اَسْرَارَهَا
(همان، د ۳: ب ۲۴۲۲)

زمین، احوال خود را برای ما بازگو می‌کند و اسرارش را برای ما فاش می‌سازد. اشاره است به آیه ۳ سوره زلزال که توضیح آن در شرح بیت (۳۲۷۷)، دفتر اول، آمده است. مولانا بیان می‌کند: نه تنها موجودات زنده جان دارند؛ بلکه جمادات نیز جان دارند. این جان فقط بر اهل الله مکشوف است و اغیار از آن محجوب‌اند. همین‌طور نه تنها انسان می‌تواند به موضوعی شهادت دهد؛ بلکه جمادات نیز شهادت می‌دهند. شهادت آنان مانند انسان، قالی است و با نطق و کلام صورت می‌گیرد (زمانی، ۱۳۷۴، دفتر چهارم: ب ۶۹۳).

در چنان روز و شب بی‌زینهار ما به اکرام تویم امیدوار
دست ما و دامن توست آن زمان که نماند هیچ مجرم را امان
گفت پیغمبر که روز رستخیز کی گذارم مجرمان را اشک ریز
(مولوی، ۱۳۶۱، د ۳: ب ۱۷۸۱)

پیامبر (ص) فرمود: در روز قیامت، کی خواهیم گذاشت که گناهکاران اشک بریزند؟ اشاره به حدیث (شفاعتی لاهل الکبائر من امتی):



فصلنامه تخصصی

۲۱

پس قیامت شو
قیامت را بین

من شفیع عاصیان باشم به جان تارهانم شان ز اشکنجه گران

(همان: ب ۱۷۸۴)

من از صمیم قلب، شفیع گناهکاران هستم تا آنان را از عذاب برهانم. شفاعت، مورد ایقان و اعتقاد مولاناست و او طبق مشرب عشق و محبت، رحمت واسعة الهی را شامل گناهکاران نیز دانسته و می گوید: حتی عاصیان و گناهکاران، با شفاعت انبیاء و اولیاء، از عذاب خواهند رست:

عاصیان و اهل کبائر را به جهد وارهانم از عتاب نقض عهد

(همان: ب ۱۷۸۵)

من، پیامبر (ص)، با جد و جهد، آن گناهکاران و عاصیانی را که مرتکب گناهان کبیره شده اند و عهد و میثاق خود را با خدا گسسته اند، از عذاب دوزخ می رهانم:

صالحان امتم خود فارغانند از شفاعت های من روز گزند

(همان: ب ۱۷۸۶)

نیکان امت من در روز رستاخیز، از شفاعت من بی نیاز هستند (شرح کبیر انقروی، جزء دوم، دفتر سوم: ب ۶۶۴).

بلکه ایشان را شفاعت ها بود گفتشان چون حکم نافذ می رود

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۳: ب ۱۷۸۸)

حتی امت صالح من در آن روز، خود به شفاعت از دیگران می پردازند و گفتار ایشان، فرمان نافذ و حتمی الاجراء است.

هیچ وازر، و زر غیری بر نداشت من نیم وازر، خدایم برفراشت

(همان: ب ۱۷۸۹)



هیچ گناهکاری، بارگناهان دیگری را بر دوش نخواهد کشید و من (پیامبر) بار گناه کسی را بر دوش نمی‌کشم. مصراع اول، اشاره است به آیه ۱۶۴ سوره انعام؛ ... وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ: و هیچ کس، طاعت و معصیت نیندوخت؛ مگر آنکه نتیجه آن عمل، بدو بازگردد و هیچ کس، بار گناه دیگری را بر دوش نکشد و آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردید. پس شما را آگاه سازد در آنچه اختلاف کرده‌اید (زمانی، ۱۳۷۴: ۴۶۰-۴۵۷).

- در سوره حاقه، آیه ۱۳ تا ۲۹ آمده است: چون در صور دمیده شود و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شود، آن واقعه عظیم رخ دهد... در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می‌شوید. آن که نامه عملش به دست راست است، فریاد می‌زند که بیاید نامه عمل مرا بخوانید. کسی که نامه عملش به دست چپ داده شود؛ خواهد گفت: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی‌شد. مولوی، مضمون این آیات را به رشته نظم درآورده است:



فصلنامه تخصصی

۲۳

پس قیامت شو
قیامت را ببین

در حدیث آمد که روز رستخیز	امر آید هر یکی تن را که خیز
نفخ صور امر است از یزدان پاک	که برآید ای ذرایر سر ز خاک
باز آید جان هر یک در بدن	همچو وقت صبح هوش آید به تن
در کفش بنهند نامه بخل و جود	فسق و تقوی آنچه دی خود کرده بود
ور بد او دی پاک و با تقوا و دین	نامه باز آید مر او را در یمین
ور بد او دی خام و زشت و با ضلال	چون عزا نامه سیه باشد شمال
چون برآید آفتاب رستخیز	برجهند از خاک، خوب و زشت و تیز
سوی دیوان قضا پویان شوند	نقد نیک و بد به کوهی در روند

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۵: ب ۱۷۷۲)



فصلنامه تخصصی

۲۴

پس قیامت شو
قیامت را بین

اهل دوزخ در دوزخ خوشتر باشند که اندر دنیا، زیرا در دوزخ از حق باخبر باشند و در دنیا بی‌خبرند از حق. و چیزی از حق و خبر حق شیرین‌تر نباشد. پس اینکه دنیا را آرزو می‌برند، از برای آن است که عملی را انجام دهند تا از مظهر لطف باخبر شوند؛ نه آن که دنیا خوشتر از دوزخ است. و منافقان را در درک اسفل، برای آن کنند که ایمان بر او آمده، کفر او قوی بود، عمل نکرد. او را از عذاب سخت‌تر باشد تا از حق خیر یابد. کافر را ایمان بر او نیامد، کفر او ضعیف است. به کمتر عذابی باخبر شود. همچنین که میزری که بر او گرد باشد و قالی که بر او گرد باشد. میزر را یک کس اندکی بیفشاند، پاک شود، اما قالی را چهار کس باید سخت بیفشاند تا گرد از او برود (مولوی، ۱۳۸۲: ۱۱۹). به ذات پاک ذوالجلال که روز حساب قدم از قدم بر ندارد تا از عهده این سه سؤال بیرون نیاید. یک سؤال کنند که عمر عزیز را چه گذشتی؟ دوم آنکه جوانی به چه چیز رسانیدی به سر؟ سوم آنکه دنیا را از کجا جمع کردی و به کجا بردی؟ هر کس را در دنیا دعوی است. باش تا داغ عزل بر گوش مدعیان زنند و این ندا به سمع عالمیان در دهند که «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»: روزی که رازهای درون فاش می‌گردد. (الطارق، آیه ۹). امروز روزی است که پرده‌ها را برداریم و همه را به صحرا بیرون آریم و همه را، زبان‌ها مهر کنیم. «هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ»: امروز روزی که سخن نگویند (مرسلات، آیه ۳۵) (مولوی، ۱۳۶۳: ۷۱-۷۰).

نور توحید در قیامت

مولوی، معانی آیات ۹۳ و ۶۴، از سوره الانعام را در ابیات زیر بیان کرده است:

گر به جهل آییم آن زندان اوست	ور به علم آییم آن ایوان اوست
گر به خواب آییم مستان ویم	ور به بیداری دستان ویم
ور بگرییم ابر پر زرق ویم	ور بخندیم آن زمان برق ویم
ور به خشم و جنگ عکس قهر اوست	ور به صلح و عذر عکس مهر اوست

ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ چون الف کو خود ندارد هیچ هیچ
چون الف گر تو مجرد می شوی اندر این ره مرد مفرد می شوی

(مولوی، ۱۳۶۱، د ۱: ب ۴۱)

قیامت کائنات

از مضمون آیات ۱۰۴ سوره انبیاء و ۱۹ سوره عنکبوت و ۴ سوره یونس و کلام مولانا بر می آید که قیامت، تنها خاص آدمی نیست؛ بلکه همه کائنات دارای رستاخیز هستند. در نزد عرفا قیامت به سه نشئه از حیات اطلاق شود: یکی مرگ طبیعی و دوم مرگ اختیاری و سوم قیامت کبری. مرگ اجباری را قیامت صغری، مرگ اختیاری را قیامت وسطی و رستاخیز موعود را قیامت کبری گویند.

قیامت حقیقتی دائمی و بی نهایت

به نظر مولانا قیامت؛ حقیقتی عام، فراگیر و دائمی است و هر لحظه در کلیت هستی، قیامتی برپاست؛ لذا هر جهانی که از نو زاده می شود، نسبت به جهان قبل از خود، قیامت و نسبت به جهان بعد از خود، دنیا محسوب می شود؛ بنابراین قیامت را نهایی نیست و به وصف بشری درنگنجد:

پس جهان زاید جهان دیگری این حشر را و نماید محشری
تا قیامت گر بگویم بشمرم من ز شرح این قیامت قاصر م

(همان، د ۲: ب ۱۲۳۴)

انسان کامل تحقق عینی قیامت



فصلنامه تخصصی

۲۵

پس قیامت شو
قیامت را بین

مولانا می‌گوید: هر گاه آدمی از اوصاف بشری بمیرد و به صفات الهی زنده شود، به قیامت مبدل است؛ بل عین قیامت شده است. این قیامت را به تولد دوم نیز تعبیر کرده است. محمد (ص)، نمونه‌ی اعلای قیامت است:

پس محمد صد قیامت بود نقد زآنکه حل شد در فنای حلّ و عقد
زاده‌ی ثانی است احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان

(همان، د: ۶: ب: ۷۵۰)

پس قیامت شو قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این

(همان: ب: ۷۵۶)

نزع و احتضار دائمی

به عقیده مولانا، نزع یا جان‌کندن فقط در پایان عمر آدمی رخ نمی‌دهد؛ بل هر نفسی که فرو می‌رود و بر می‌آید گامی است به سوی مرگ پس توان گفت که آدمی در جمیع لحظه‌ها در حالت نزع و احتضار است:

هر زمان نزعی است جز و جانت را بنگر اندر نزع جان ایمانت را
هر دمی مرگی و حشری دادیم تا بدیدم دست برد آن کرم

(همان: ب: ۴۲۲۳)

نتیجه

۱. مولانا همچون دیگر اولیای الهی مرگ را دو قسم می‌داند: اختیاری و اجباری
۲. مولانا قائل به تلفیق معاد جسمانی و روحانی است.
۳. عالم دیگر از دید مولانا عالم مثالی است که راه یافتگان به کمال در آن باقی خواهند ماند. معاصی و قبض‌ها بعد از مرگ به شکل زنجیری در خواهند آمد.



۴. روش مولانا در اثبات نشئه قیامت از طریق پدیده‌های طبیعی و تمثیل‌های محسوس بیان شده است که با اسلوب قرآن کریم سازگار است.
۵. از کلام مولانا بر می‌آید که همه کائنات دارای قیامت و رستاخیز هستند.
۶. مولانا می‌گوید: هر گاه آدمی از اوصاف بشری بمیرد و به صفات الهی زنده شود، به قیامت مبدل است؛ بل عین قیامت شده است. این قیامت را به تولد دوم نیز تعبیر کرده است. محمد (ص)، نمونه‌ی اعلا‌ی قیامت است.

فهرست منابع

- ❖ قرآن کریم؛ (۱۴۱۵ ق)، (ترجمه محمد مهدی فولادوند)، تهران، انتشارات دارالقرآن.
- ❖ نهج البلاغه؛ (۱۳۶۶)، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، انتشارات فیض الاسلام.
- ❖ بیانی، شیرین، (۱۳۸۴)، دمساز دو صدکیش، تهران، انتشارات جامی.
- ❖ حسینی طهرانی، محمد حسین؛ (۱۳۶۱)، معادشناسی، تهران، انتشارات حکمت.
- ❖ زمانی، کریم؛ (۱۳۷۴)، شرح جامع مثنوی، ۶ دفتر، تهران، اطلاعات.
- ❖ -----؛ (۱۳۸۲)، میناگر عشق، تهران، نشر نی.
- ❖ فرانکلین، دین لوئیس؛ (۱۳۸۴)، مولانا، دیروز تا امروز شرق تا غرب، تهران، نامک.
- ❖ فروزانفر، بدیع الزمان؛ (۱۳۶۱)، احادیث مثنوی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ❖ گولپینارلی، عبدالباقی؛ (۱۳۷۵)، مولانا جلال‌الدین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ❖ مولوی، جلال‌الدین محمد؛ (۱۳۸۲)، فیه ما فیه، (ویرایش متن از جعفر مدرس صادقی)، تهران، نشر مرکز.
- ❖ -----؛ (۱۳۶۷)، کلیات شمس، تهران، انتشارات امیر کبیر.



فصلنامه تخصصی

۲۷

پس قیامت شو
قیامت را بین

❖ -----؛ (۱۳۶۱)، مثنوی معنوی، (تصحیح نیکلسون)، تهران،

انتشارات امیر کبیر.

❖ -----؛ (۱۳۶۳)، مجالس سبعه، تهران، جامی.

❖ همایی، جلال الدین؛ (۲۵۳۶)، مولوی نامه، تهران، انتشارات آگاه.



فصلنامه تخصصی

۲۸

پس قیامت شو

قیامت را بین

